

## تحلیل فلسفه تاریخی از رابطه «قیام امام حسین» و «قیام علمای شیعه» در نهضت تنباکو و مشروطه، بر اساس حکم اعتقادی «جلوگیری از تسلط کفر بر اسلام»

حجت الاسلام محمدصادق حیدری

روز اول محرم (۳۱ مرداد ۹۹)

درباره «قیام» امام حسین (ع) و علت تفاوت آن با «تقیه» دیگر ائمه معصومین (ع) در برخورد با حکومت های غاصب و جائز مطالب و تحلیل های بسیاری مطرح شده است. به عبارت دیگر، سوال اصلی این است که چرا وقتی امام حسین (ع) بین شهادت و بیعت با خلیفه جور مخیر شد، بیعت را به هیچ عنوان نپذیرفت، اما بقیه ائمه معصومین (ع) وقتی بین بیعت و شهادت مخیر شدند، بیعت با خلیفه ظالم و غاصب را به اجبار پذیرفتند؟ در حالی که امام حسین (ع) بیعت را نپذیرفت و از مدینه خارج شد و به سمت مکه و کوفه رهسپار گشت و تا آخرین لحظه نیز با یزید بیعت نکرد؛ حتی به قیمت جنگ و شهادت و همه مصائبی که ما به خاطر آن عزاداری می کنیم. اما هیچ کدام از ائمه معصومین (ع) چنین کاری را انجام ندادند. برای پاسخ به این سوال معمولاً چنین جواب داده می شود که یزید به عنوان جانشین پیامبر خدا، اولین خلیفه ای بود که به صورت رسمی و علنی کبائر و محارم را انجام می داد؛ مانند شراب خواری، زن بارگی، قمار و ...

---

۱. این مباحث در دهه اول محرم ۱۳۹۹ در هیئت گفتمان انقلاب شهر مقدس قم مطرح شده است. جهت دریافت صوت و متن کامل مباحث به پیام رسان «بله و ای‌تا» به نشانی ذیل مراجعه کنید:

در مباحث سالهای گذشته، اثبات شد که این پاسخ، ناقص است و پاسخ دقیق‌تر و جامع‌تری نسبت به این سوال مطرح کردیم. اما در این بحث، ابتدا اشاره‌ای گذرا به نقصان پاسخ فوق خواهیم کرد تا با این مقدمه، وارد توضیح موضوع بحث امسال، یعنی «فتنه اعتقادی؛ مشروطه اقتصادی» بشویم.

اولین مشکل این پاسخ این است - بدون اینکه پاسخ دهنده به آن توجه داشته باشد - که با این تحلیل، نسبت به عملکرد بقیه ائمه معصومین (ع) - نعوذ باللہ - شبهه ایجاد می‌شود؛ زیرا بقیه خلفای اموی، خلفای مروانی و خلفای عباسی همگی اهل ارتکاب همین محرمات و بعضا با شدت بسیار بالاتر بودند. چون هرچه زمان جلوتر می‌رفت قدرت این خلفا بیشتر می‌شد و سرزمین‌های بیشتری را تصرف می‌کردند و با تجربیات جدیدتری از دنیای لهو و لعب آشنا می‌شدند و آنها را در دربار خلافت، مهندسی معکوس می‌کردند. لذا خیلی عمیق‌تر و همه جانبه‌تر مشغول این‌گونه محرمات می‌شدند. به عنوان نمونه، منصب «غنا» در دربار این خلفا ایجاد شده بود. یا فلان خلیفه مروانی فقط به نوشیدن خمر نمی‌پرداخت بلکه استخری از شراب فراهم کرده و در آن شنا می‌کرد. یا داستان معروفی که درباره حضرت امام هادی (ع) در دربار متوکل نقل شده که در حالی که مشغول نوشیدن علنی خمر و شراب بود، امام دهم را وارد دربار نمود. بنابراین محرمات بزرگی در زمان بقیه خلفا به صورت علنی و عمیق‌تری انجام می‌گرفت. لذا این اشکال بوجود می‌آید: با توجه به این همه فسق و فجور که بسیار گسترده‌تر از زمان امام حسین (ع) بود، چرا دیگر ائمه معصومین (ع) در مقابل این خلفا، قیام نکردند و حتی بالاجبار با آنها بیعت کردند؟!

در مباحث سال‌های گذشته بیان شد که دلیل عدم پذیرش بیعت توسط امام حسین (ع) و قبول شهادت و اسارت اهل بیت خود، بوجود آمدن خطری اعتقادی برای اسلام و مسلمین بود. البته وقتی خطر اعتقادی بیان می‌شود ممکن است ذهن‌ها منصرف به بحث‌های کلامی و عقلی ورد و اثبات‌های فکری و ذهنی شود اما اینگونه نیست بلکه اعتقادات علاوه بر اینکه یک شکل ذهنی دارد، یک تجسم خارجی یا به عبارت دیگر یک انعکاس عینی و عملی نیز دارد. لذا می‌توان گفت اعتقادات یک «مکتب» درست می‌کند و دارای لوازم عملی‌ای است که تمایز خود را با دیگر مکاتب مشخص می‌کند و همچنین از منحل شدن در دیگر مکاتب جلوگیری می‌کند؛ زیرا مکتبی که مدعی

سعادت بشر است باید مرز خود را با دیگر مکاتب مشخص و حفظ نماید و نباید با آنها در آمیختگی پیدا کند و تاثیر بپذیرد. در این صورت برتری مکتب دیگر را که از آن تاثیر پذیرفته، قبول کرده است. براین اساس، حضرت اباعبدالله (ع) به علت جلوگیری از خطر اعتقادی بزرگ، دست به قیام زدند، آن خطر اعتقادی بزرگ این بود که یزید بر خلاف همه اسلاف خود و دیگر خلفائی که بعد از او به خلافت رسیدند، تصمیم داشت که جامعه و حاکمیت اسلامی را به کفر علنی و بت پرستی آشکار برگرداند. یعنی در صدد نابودی تمام زحمت‌های نبی اکرم (ص) - که در ادامه‌ی مبارزات صد و بیست و چهار هزار پیامبر در مقابل بت پرستان و کفار بود - بود و می‌خواست تاریخ را به عقب بازگرداند. از اوصاف نبی اکرم (ص) که در زیارات آمده، این است: «الخاتم لما سبق و الفاتح لما استقبل». یعنی نبی اکرم (ص) پایان دهنده ماقبل خود و آغاز کننده و گشایش دهنده دوره جدید و یک آینده نوین هستند. در واقع یکی از احتمالات در تفسیر این توصیف پیامبر، این نکته است که قبل از بعثت نبی اکرم (ص) مسئله بت پرستی در عالم رواج داشت و توحید در خطر و انزوا و فشار بود و با قیام و بعثت نبی اکرم (ص) امنیت برای کلمه توحید - اول در سطح حجاز و بعد در سطح منطقه و جهانی - فراهم آمد و یزید می‌خواست این دستاورد مهم و ارزشمند را که حاصل مجاهدت ۱۲۴۰۰۰ پیامبر و مدیریت خداوند متعال نسبت به تاریخ بود، از بین ببرد و به دوران «جاهلیت اولی» برگرداند. پس در این وضعیت، دیگر تقیه معنایی ندارد.

بقیه خلفاء با اینکه طبق اعتقادات شیعه، غاصب و جائر بودند و از سنت پیامبر (ص) فاصله بزرگی گرفته بودند و مرتکب فحشا و محرمات می‌شدند، اما این مرز اعتقادی بین اسلام و کفر، این تمایز مکتبی و این تفاوت مرام و ایده را حفظ می‌کردند و در ظاهر به توحید و نبوت احترام می‌گذاشتند و حتی برای آن هزینه کرده و از توحید دفاع می‌کردند. یعنی در دفاع از دارالاسلام، با مشرکین می‌جنگیدند و هزینه‌های مسجدسازی و ترویج و برپایی نماز، حج و... را پرداخت می‌کردند. اما یزید تصمیم گرفته بود امت و حکومت اسلامی را به کفر علنی و دوران بت پرستی آشکار برگرداند تا انتقام اجداد خود را بگیرد. یکی از مظاهر این تصمیم پلید یزید، اشعار کثیفی بود که در مجلس شام خواند:

«لَعِبَتْ هَاشِمٌ بِالْمَلِكِ فَلَا خَيْرَ جَاءَ وَلَا وَحَى نَزَلَ...»: بنی هاشم بازی قدرت به راه انداختند و اساسا خبری از وحی نبود و من انتقام جنگ بدر را گرفتم.

مگر جنگ بدر چه جنگی بود؟ اولین درگیری نظامی بین اسلام و کفر بود. حال یزید (به عنوان خلیفه مسلمین) شعر می خواند که ای اجداد کافر من، ما انتقام شما را گرفتیم! پس مسئله اصلی بازگشت به بت پرستی جلی و کفر آشکار بود. لذا ابتدا در مدینه با ارسال اولین نامه، حضرت را به قتل تهدید کرد و حضرت برای حفظ جان خود از مدینه خارج شد و هیچ کس در دنیای اسلام صدایش بلند نشد! حضرت در مکه چند ماه پناه گرفتند؛ اما هیچ کس به دفاع از ایشان برنخواست. حضرت در مکه دائما اعلام می کرد که من در معرض خطر مرگ هستم. یعنی تنها وارث پیامبر اکرم (ص) و تجسم فرهنگ بعثت، در شهر مکه به عنوان مرکز جهان اسلام که همه مسلمانان در آنجا جمع شده اند، مدام اعلام می کند که من در معرض خطر مرگ هستم! بالاترین سطح عکس العمل در دیدار ابن عباس با حضرت امام حسین (ع) پیش می آید که یک «وا حسینا» می گوید! فرزند خلیفه دوم که با حضرت صحبت کرد گریه می کند و حضرت را به خدا سپرد و خداحافظی کرد. لذا در روایات اهل سنت آمده که حضرت به پسر خلیفه دوم تذکر داد که تقوای خدا را پیشه کن چرا که اگر پدر تو نیز زنده بود من را تایید می کرد و جلوی اینها می ایستاد. زیرا شیخین (خلیفه اول و دوم) ظواهر دین را رعایت کرده و برای حفظ مسند خلافت، به مرزبندی کفر و اسلام پایبند بودند، اما یزید برای برداشتن آن ظواهر و حتی نابودی اسلام شیخین آمده بود و در واقع می خواست با برداشتن پرده نفاق، دوباره هسته اصلی کفر را ظاهر کند. علی رغم تمام این اتمام حجت ها، اصحاب و خواص اسلام در مکه هیچ عکس العملی از خود نشان ندادند. حضرت به سمت کوفه حرکت کردند و در آنجا سر و صدایی شد اما یزید توانست، آن سر و صدا را کنترل کند و حضرت را به شهادت برساند. سپس اهل بیت (ع) را تا کوفه و از کوفه تا شام چرخاند اما باز مسلمانان در سکوت مطلق بوده و هیچ کس در دفاع از حضرت و اسلام برنخواست. لذا یزید به فکر اعلام تصمیم کفرآلود خود افتاد.

لذا اینکه حضرت فرمودند: «علی الاسلام السلام، از قد بلیت الامه براع مثل یزید؛ باید با اسلام خداحافظی کرد اگر کسی مثل یزید حاکم امت اسلامی شود»، منظور حضرت از اسلام، اسلام ناب

محمدی و اهل بیت (ع) نبود، بلکه باید از اسلام با قرائت شیخین (خلیفه اول و دوم) خداحافظی کرد. زیرا با اسلام ناب و اسلام اهل بیت (ع) در زمان غضب خلافت خداحافظی شده بود و در آن دوران کسی به دنبال اهل بیت (ع) نبود و شاید به همین علت است که کمترین روایات از امام حسن (ع) و امام حسین (ع) به دست ما رسیده است؛ یعنی حتی این بزرگواران، مرجعیت علمی نیز نداشتند. لذا یزید به دنبال حذف اسلام با قرائت شیخین - با ظواهر توحید و نبوت - بود و اگر رسماً و علناً محرمات و کبائر را انجام می‌داد و تلاش می‌کرد تقدس‌های معنوی جامعه - که خلفا با تکیه به آنها بر مسند خلافت نشسته بودند - از بین ببرد، برای این هدف بود که پوسته نفاق بردارد تا مانعی برای اطلاق شهوات کفرآمیزش نباشد.

البته با توجه به محاسبات قدرت مادی، زیاد هم اشتباه نمی‌کرد. در توضیح این امر باید گفت: منشاء قدرت و تکیه گاه امر سیاست در اعراب جاهلی، قبل از بعثت نبی اکرم (ص) مسئله قبیله، عشیره، نژاد و خاندان بود اما این فرهنگ مدیریتی جاهلیت، توسط نبی اکرم (ص) شکسته شد و از بین رفت. لذا هیچکدام از خلفاء قبل از معاویه جرات نکردند فرزندان خود را به عنوان خلیفه معرفی کنند. زیرا مورد اعتراض مسلمان قرار می‌گرفتند که: «مگر قبیله بازی است! این قبیله‌گری را پیامبر به هم زده است.» در همان زمان قبیله‌گرایی جاهلیت عرب، قوی‌ترین قبیله، قبیله قریش و در بین قبیله قریش، بنی امیه از قوی‌ترین‌ها بود. لذا بزرگترین دشمن پیامبر در به هم زدن قبیله‌محوری، قبیله قریش بود؛ چرا که می‌دانستند پیامبر بزرگترین تکیه‌گاه قدرت را از قبیله محوری دنیاپرستانه به سمت قدرت الهی و ایمان به خدای متعال تغییر می‌دهد. به همین دلیل با پیامبر (ص) به جنگ برخاستند و شدیدترین واکنش‌ها را قبیله قریش نشان دادند. نتیجه این کار بزرگ پیامبر (ص) این شد که تا پنجاه سال بعد، کسی جرات نکرد فرزندان خود را با فرهنگ قبیله‌گرایی به قدرت برساند.

اما اولین کسی که این کار را انجام داد معاویه بود که مورد اعتراض خواص و اصحاب قرار گرفت. به او گفتند: «تو سلطنت به راه انداخته‌ای و می‌خواهی فرهنگ ایران و روم - که سلطنت را موروثی می‌کنند - را وارد سنت پیامبر کنی.» لذا اولین شخص که دست به چنین کاری زد معاویه بود که برای فرزند خود در زمان حیات خود بیعت گرفت و فضای سلطنت موروثی را به راه انداخت. این در ادبیات اهل سنت نیز معروف است که معاویه خلافت را به سلطنت تبدیل کرد. حتی وقتی دست به

چنین کاری زد هم امام حسن (ع) و امام حسین (ع) و هم عبدالله بن ابی بکر (پسر ابابکر) و هم پسر عمر یعنی فرزندان همه بزرگان اسلام با او مخالفت کردند و با توجه به آشکار بودن انحراف، ولایت عهدی یزید را در زمان معاویه قبول نکردند. اما وقتی این کار در بین عموم انجام گرفت و سلطنت به شکل موروثی به تثبیت رسید و فضای قدرت توحیدی و الهی کاملاً ضربه خورد و حکومت و روابط سیاسی، به قبیله محوری و شکل قبل برگشت، بسیار طبیعی است که قوی‌ترین قبیله دوران جاهلیت (بنی امیه) دوباره در مسند قدرت بنشینند. وقتی جامعه نسبت به وضعیت سیاسی ما قبل بعثت پذیرش داشته باشد و با توجه به مضمحل شدن آن چیزی که جامعه نبوی بر اساس آن شکل گرفته بود، شرایط برای انکار وحی و بازگشت به دوران جاهلیت بسیار مهیا به نظر می‌رسد. لذا حسب محاسبات قدرت مادی، می‌توان گفت محاسبات یزید، بی‌ربط و نامتناسب نبود.

اما وقتی می‌خواهد جامعه اسلامی به کفر جلی برگردد، دیگر قیام ائمه اطهار (ع) مشروط به عده و عده نیست. در حالی که اگر منظور حضرت از امر به معروف و نهی از منکر، حلال و حرام و احکام فقهی می‌بود، این واجب، مشروط به «تأثیر» است و حضرت می‌دانست کسی همراهشان نمی‌شود لذا «تأثیر» نخواهد داشت. اما اگر منظور از معروف، اصل توحید باشد و منظور از منکر، کفر و جاهلیت باشد، دیگر این واجب، مشروط به عده و عده و تأثیر و هله‌ای نیست. لذا حضرت از همان ابتدا متوجه این هدف پلید یزید شد و بیعت با او را نپذیرفت و برای افشای این هدف یزید، مدام بیان کرد که من در معرض خطر مرگ هستم؛ یعنی یزید می‌خواهد حافظ فرهنگ بعثت را از بین ببرد و وقتی تجسم فرهنگ بعثت از بین برود فرهنگ جاهلی جایگزین خواهد شد.

نکته دیگر در تایید این هدف پلید یزید این است که فضای شام (که پایتخت ناصبی‌گری و مرکز سبّ اهل بیت (ع) بود) توسط حضرت سجاد (ع) و حضرت زینب (س) به نفع امام حسین (ع) منقلب شد تا جایی که یزید مجبور به عذرخواهی شد و اهل بیت (ع) را با احترام به مدینه بازگرداند و همه تقصیر را به گردن عییدالله بیاندازد. لذا این سوال بسیار مهم مطرح است: در شرایطی که به ظاهر، امام حسین (ع) شکست خورده و اهل بیت (ع) به اسارت گرفته شده‌اند، یک عده زن و بچه اسیر در مقابل فاتح جنگ و در مرکز همه بغض‌ها و کینه‌ها به اهل بیت، چگونه می‌توانند فضا را

۱۸۰ درجه تغییر دهند و یزید را مجبور به عذرخواهی و بازگرداندن اسرا با احترام به شهر مدینه کنند؟! به نظر می‌رسد پاسخ این است حضرت سید الساجدین (ع) و حضرت زینب (س) بر روی حساسیت‌های ناصبی‌ها نسبت به توحید و نبوت دست گذاشتند و به آنها اثبات کردند که یزید بر ضد توحید و نبوت عمل کرده و می‌خواهد بساط توحید و نبوتی را برچیند که شما برای آن با امپراطوری روم در حال جنگ هستید و برای آن کشته می‌دهید.

پس موضوع اصلی عاشورا، بحث حفاظت از اسلام در برابر کفر است. به عبارت دیگر بازگشت کفر جلی و بت پرستی و تسلط آن بر اسلام و از بین رفتن مجاهدت‌ها و تلاش‌های انبیای الهی و نبی اکرم (ص) به عنوان الخاتم لما سبق و الفاتح لمستقبل، «تقیه بردار» نیست و نباید امت اسلامی به عقب و دوران جاهلیت برگردد.

بنابراین حکم جهاد در شرایط انزوا و اقلیت شیعه، فقط در صورتی است که بحث غلبه کفر مطرح باشد، لذا در بعضی کتب معتبر و همچنین در کتاب تهذیب شیخ طوسی روایتی نقل شده است که راوی از امام رضا سوال می‌کند: کسی وصیت کرده تا پول و شمشیر و سپر و اسب رایگان برای جهاد و مزداری در اختیار افراد قرار گیرد و یکی از شیعیان این وسایل را گرفته، آیا می‌تواند برود در راه خدا بجنگد؟ حضرت در جواب فرمود: «این وسایل را پس دهد». راوی می‌گوید: کسی که این اسباب جنگ را داده است حضور ندارد یا ظاهراً به جنگ رفته است. حضرت فرمود: «مزداری کند ولی جهاد نکند و اگر در موضع مزداری، کفار حمله کردند و بر کیان اسلام (به تعبیر فقهی بیضه الاسلام) می‌ترسد جهاد کند. البته نیت آن شخص کمک به سلطان نباید باشد» سپس حضرت در تعلیل و ضرورت جهاد در شرایط ذکر شده فرمود: «فَإِنَّ فِي الْإِسْلَامِ دُرُوسَ ذِكْرِ مُحَمَّدٍ (ص)»؛ با توجه به اینکه پرچم اسلام به دست خلفاست، اگر قدرت اسلام ضعیف شود و ضربه خورد و به کهنگی بگراید (به تعبیر بنده قدرت رومیان بر اسلام غلبه پیدا کند) به معنی اندراس و کهنه شدن ذکر نبی اکرم (ص) است. اما ذکر توحید و نام نبی اکرم (ص) در این سرفصل تاریخی باید حفظ شود تا به آمادگی برای ظهور تبدیل گردد. بنابراین برای حفظ نام نبی اکرم (ص) - رفعنا لک ذکرک - شیعیان می‌توانند با منافقین در برابر کفر وحدت کنند. به عبارت دیگر به خاطر کهنه و مندرس نشدن اسلام می‌توانید با منافقین در برابر کفر وحدت کنید.

از این رو باید توجه داشت که وقتی تکامل اجتماعی به دست غیر اسلام افتد، اسلام کهنه می‌شود. به عنوان مثال چه زمانی ماشین پراید کهنه می‌شود؟ زمانی که ماشین پرادو بیاید. تکامل اجتماعی، باعث کهنگی مرحله‌ی قبلی تکامل می‌شود. لذا نباید در روند تکامل اجتماعی، کهنگی اسلام اتفاق افتد و باید اسلام در تکامل جهانی حضور داشته باشد گرچه لازمه آن همراهی با منافقین بر ضد کفر باشد. پس می‌توان گفت که منشاء وحدت نیز همین است که نباید غلبه کفر بر بلاد مسلمین اتفاق افتد. لذا در تاریخ آمده است که بعد از جنگ جهانی اول، انگلیس‌ها به عراق حمله کردند، شیخ الشریعه اصفهانی حتی از خوارج و وهابیت نیز برای حفاظت از کیان اسلام در برابر کفار دعوت کرد. پس نباید در تکامل جهانی و تکامل بشری، اسلام و یاد نبی اکرم (ص) مندرس و کهنه شود. چه با غلبه نظامی و چه با غلبه فرهنگی و چه با غلبه اقتصادی نباید این اتفاق بوجود آید. براین اساس، در مباحث امسال بحثی را با عنوان «مشروطه اقتصادی» مطرح خواهیم کرد تا نسبت به «فتنه اعتقادی» امروز، یعنی غلبه نظام اقتصادی کفر بر جامعه شیعه بصیرت پیدا کنیم.

با توضیحاتی که بیان شد مشخص گردید فتنه اعتقادی به معنی رد و اشکال‌های نظری نیست بلکه اعتقادات یک تجسم خارجی دارد و باید تفاوت و تمایز یک مکتب در مقابل مکاتب دیگر حفظ شود و مرز اسلام و کفر نباید کمرنگ شود. به همین دلیل است که اصطلاح فقهی «بیضه الاسلام» را به «مجمعهم» معنی کرده‌اند. به عبارت دیگر اجتماع و اصل امت اسلامی نباید ضربه خورد. پس پیام عاشور در تحلیلی دقیق‌تر و جامع‌تر از آن پاسخ اولیه، عدم ضربه به اجتماع و اصل امت اسلامی در برابر کفر است.

در حدود ۱۵۰ سال گذشته، روندی آغاز شد که شرایط جامعه تشیع همانند شرایط امام حسین (ع) شد. البته باید توجه داشت این تشابه، یک امر استعاری یا ذوقی نیست، بلکه همانند دوران امام حسین (ع) واقعا خطر دوباره تسلط کفر بر بلاد مسلمین پیش آمد و کیان اسلام از طرف کفر در معرض خطر قرار گرفت. کیان شیعه همیشه در معرض تهدید منافقین بوده است که در خیلی از موارد حکم آن تقیه است. اما کیان اسلام به معنی جمع قدرت مومنین و منافقین در مقابل کفر دوباره در معرض خطر قرار گرفت. فقهای شیعه با این خطر برخورد اعتقادی کردند که مظهر آن، در فتوای تحریم تنباکو میرزای شیرازی قابل ملاحظه است. البته ممکن است با تحقیقات دقیق کتابخانه‌ای



موارد دیگری نیز ملاحظه شود اما واضح‌ترین مورد در جایی که احساس خطر نسبت به کیان اسلام شده و علما برخورد اعتقادی با آن نمودند، تحریم تنباکو توسط میرزای شیرازی است. مقدمات شکل‌گیری این برخورد اعتقادی نیز تغییر وضعیت جهان اسلام بود؛ زیرا با فروپاشی امپراطوری عثمانی، اسلام قدرت جهانی خود را از دست داده بود و غرب (کفر مدرن) نیز بعد از رنسانس، به پیشرفت‌های صنعتی و نظامی چشم‌گیری دست پیدا کرده بود و تمام پادشاهان کشورهای اسلامی و از جمله شاهان قاجار در ایران در برابر این پیشرفت‌ها و قدرت‌های غربی در حالت انفعال شدید قرار گرفته بودند. این انفعال این قدر شدید بود که سیاست اصلی شاه قاجار این بود که بین منافع انگلیس و روس موازنه ایجاد کند تا سلطنت خود را حفظ کند.

در این شرایط و در دوران ناصرالدین شاه، بحث قرارداد رژی و انحصار تنباکو را با کمپانی انگلیسی مطرح شد. بعد از یکی دو سال بحث درباره این قرارداد، وقتی ناصرالدین شاه به سفر خارج رفت و با پرداختن به عیاشی در آنجا، پول کم آورد و با بررسی مقدماتی که در این یکی دو سال انجام داده بودند، انحصار تنباکو را به یکی از کمپانی‌های انگلیسی پیشنهاد کردند تا با پرداخت بخشی از پول آن بتوانند به ایران برگردند. البته تا یک سال نیز این مسئله را مخفی نگه می‌دارند. اما وقتی زمان استفاده این کمپانی از سود سرشار این قرارداد می‌رسد، و کارمندان این شرکت با کشف حجاب و عدم رعایت ظواهر اسلامی وارد ایران می‌شوند، آهسته آهسته اعتراضات و حساسیت‌ها شروع می‌شود. قبل از فتوای میرزای شیرازی، در ابتدا نهضت مردمی در شهرهای ایران آغاز شد؛ در تهران با رهبری آیت الله آشتیانی، در اصفهان با رهبری آیت الله آقا نجفی اصفهانی، در تبریز با آیت الله مجتهد تبریزی، در شیراز با آیت الله فال اسیری، جریان اعتراضات شکل می‌گیرد. اولین حکم تحریم استعمال تنباکو متعلق به آیت الله آقا نجفی اصفهانی است که فقط در شهر اصفهان نفوذ داشته و اصفهانی‌ها به آن جامعه عمل پوشاندند. پس موضوع این نهضت، شرایط مواجهه با قدرت اقتصادی کفرآمیز است که می‌خواهد بر معاملات مسلمین مسلط شود و هم انحصار معاملات داخلی و هم انحصار معاملات خارجی را بدست می‌گیرد؛ زیرا مصرف تنباکو ایران در خارج و صادرات آن در آن زمان بسیار پر رونق بوده است. بعد از شکل‌گیری این نهضت‌های مردمی، علمای این شهرها شروع به نامه نوشتن به میرزای شیرازی کردند. حتی جمال الدین اسدآبادی نیز نامه

می نویسد. آیت الله العظمی میرزای شیرازی طی یک تلگراف به شاه بیان می دارد که دست خارجی ها را از مداخله در مملکت اسلامی کوتاه کنید چون این عمل دارای مفسد است. یعنی دقیقاً با توجه به مسئله تسلط کفر بر مملکت اسلامی این تلگراف را می دهد. شاه نسبت به این تلگراف بی محلی می کند و دوباره فضای تهران و چند شهر دیگر متشنج می شود. در نهایت میرزای شیرازی در آذر ماه سال ۱۲۷۰ هجری شمسی فتوای تحریم تنباکو را به سیاقی اعتقادی و نه فقهی صادر می کند: «الیوم استعمال توتون و تنباکو بای نحو کان در حکم محاربه با امام زمان (عج) است». محاربه با امام زمان (عج) مسئله ولایت و از مسائل اعتقادی شیعه است و صرفاً ناظر به فروع فقهی نیست. لذا مسئله را تا سطح اعتقادات بالا می برند. پس فتنه اعتقادی آن دوران این است که موضوع یک قرارداد تجاری، عاملی برای تسلط کفار بر بخش مهمی از اقتصاد مسلمین شود.

پس از صدور فتوا، شورش و غوغایی در کشور به پا می شود و این درگیری ها تا خود دربار ناصرالدین شاه نیز شکل ادامه پیدا می کند. وقتی شاه می بیند توانایی جلوگیری این هجمه ها را ندارد، انحصار داخلی تنباکو را لغو می کند ولی انحصار صادرات آن کما فی السابق به دست کمپانی انگلیسی باقی می ماند. سپس ناصرالدین شاه علمای تهران را دعوت می کند و به آنان می گوید ما انحصار داخلی را برداشتیم و به آقا (میرزای شیرازی) بگویید اجازه دهند و به تحریم تنباکو پایان دهند. به میرزای شیرازی با یک تلگراف گزارش داده می شود و میرزای شیرازی پس از تشکر می گوید: دست خارجی ها باید بالمره کوتاه شود (تلویحاً یعنی انحصار خارجی آن نیز باید برداشته شود). شاه از این جواب میرزا عصبانی می شود و به آیت الله آشتیانی که بزرگترین عالم تهران در آن زمان بود - و بعد از ایشان آیت الله شیخ فضل الله نوری بودند - دستور می دهد که یا باید در انظار عمومی قلیان بکشید و استعمال تنباکو کنید یا باید از شهر خارج شوید. آیت الله آشتیانی در جواب می گوید من از شهر خارج می شوم. لذا می توان گفت گرچه حرکت اولیه در شهرهای مختلف پراکنده است اما با فتوای میرزای شیرازی، وحدتی بین اکثر علما حاصل می شود و اکثریت از میرزای شیرازی حمایت می کنند به غیر از سید عبدالله بهبهانی که مخالفت های علنی از ایشان نقل شده است. اما وحدت بین علما باعث می شود شیخ فضل الله نوری به عنوان اولین شخص برای جلوگیری از خروج آیت الله آشتیانی بر در منزل ایشان حاضر شود و بعد از آن، همه علما می آیند و سپس همه مردم با نگرانی از

اینکه شاه در صدد تسلط فرنگی هاست، به دور منزل میرزای آشتیانی جمع می‌شوند و جمعیت انبوهی به طرف دربار سرازیر شده و علیه شاه شعار می‌دهند. در آنجا کشتاری صورت می‌گیرد. کما اینکه در شیراز و تبریز و ... نیز کشتاری انجام می‌شود. البته تعداد کشته‌ها زیاد نبوده است. با این اتفاق، شاه غرامت به انگلیس را قبول کرده و دست از انحصار خارجی تنباکو نیز بر می‌دارد و آنرا ملغی اعلام می‌کند.

بنابراین برخورد اعتقادی یک فقیه جامع الشرایط با این موضوع، تحت عنوان محاربه با امام زمان (عج) باعث جلوگیری از تسلط کفر بر بخشی از اقتصاد مسلمین می‌شود، در حالی که حکم اولیه استعمال توتون و تنباکو اباحه است اما در مواجهه با یک مسئله عینی، میرزای شیرازی چنین فتوایی را صادر می‌کند و با وحدتی که بین علما حاصل می‌شود قرارداد انحصار تنباکو را ملغی می‌کند. اما ۱۵ سال بعد، در سال ۱۲۸۵ مظفرالدین شاه فرمان مشروطیت را امضاء می‌کند. در ادامه این مباحث، توضیح خواهیم داد که فرمان مشروطه، تکرار همان وضعیت خطر نفوذ و تسلط کفر بر بلاد مسلمین است. البته نه مثل مسئله تنباکو که بخشی از اقتصاد و تجارت مسلمانان بود بلکه خطر تسلط بر نظام سیاسی و قانون اساسی و قوانین موضوعه کشور مسلمان است. نکته حائز اهمیت در مشروطه این است که در بین علما برخلاف وحدتی که در مسئله تحریم تنباکو ایجاد شد و آن پیروزی بزرگ را بوجود می‌آورد، اختلاف جدی بوجود می‌آید که این اختلاف علما باعث شکست اهداف علما از نهضت «مشروطه» می‌شود و غرب‌گراها و آن کسانی که طرفدار تسلط کفر بر نظام سیاسی و قانون اساسی کشور هستند را پیروز می‌کند و سپس آنها هر دو دسته از علما را حذف می‌کنند.

لذا با یاس و ناامیدی بوجود آمده تا مدت‌ها، روحانیت و مرجعیت وارد صحنه مبارزات سیاسی نمی‌شود. حتی وقتی آیت‌الله مدرس و آیت‌الله کاشانی وارد عرصه مبارزات سیاسی می‌شود حمایت مرجعیت را ندارند در حالی که آیات ثلاث نجف (سه مرجع اصلی در نجف) از نهضت مشروطه حمایت می‌کردند: بزرگ علمای نجف یعنی مرحوم آخوند خراسانی که موافق مشروطه بود و در طرف دیگر قضیه شیخ فضل‌الله نوری (ره) که ابتدا موافق مشروطه بود و حتی خود او مرحوم آخوند را به مشروطه فرا می‌خواند و مرحوم آخوند به اعتماد ایشان وارد مشروطه می‌شود اما در ادامه بین

ایشان و مرحوم آخوند اختلاف می‌شود. اختلافاتی که نه تنها شکست مشروطه را رقم می‌زند بلکه باعث تسلط کفر می‌شود. سپس با کنار رفتن قاجار و روی کار آمدن پهلوی تسلط کفر شدیدتر می‌شود. از طرف دیگر یاس و ناامیدی از مبارزات متدینین تا سال ۱۳۵۷ ادامه دارد. یعنی بر اثر اختلاف بین علما در تطبیق احکام کلی بر این موضوع مستحده، از سال ۱۲۸۵ تا سال ۱۳۵۷ این همه فرصت ضایع می‌شود و مدت زمان زیادی به کفر مهلت داده می‌شود تا در اعماق زندگی مسلمانان نفوذ پیدا کرده و مسلط شود.

پس در جلسات آینده به بررسی تفصیلی حوادث مشروطه می‌پردازیم تا با تطبیق آن به وضعیت اقتصادی زمان، خطر «مشروطه اقتصادی» برای انقلاب اسلامی واضح گردد. زیرا با شناخت صحیح از ابعاد نهضت مشروطه، می‌توان شباهت‌ها و نشانه‌های آن را به وضعیت امروز پیدا کرد، گرچه به تفاوت‌های آن نیز باید توجه داشت. در واقع، انقلاب اسلامی همچنان درگیر مسئله تسلط کفر هست و امروزه بر خلاف زمانی که مسلمین (از دوران اموی و عباسی تا عثمانی) بر جهان مسلط بودند، ابرقدرت‌های جهان از کفار هستند. لذا باید دانست که کفار بعد از هجمه‌های نظامی، سیاسی و فرهنگی، چگونه در مسئله اقتصاد وارد شده‌اند تا انقلاب اسلامی را با چالش کارآمدی مواجه کنند؟ برای مقابله با این وضعیت، چه اختلافاتی در میان متدینین و جامعه روحانیت وجود دارد؟ این مشروطه اقتصادی در حال رقم زدن چه وضعیتی برای جامعه شیعه است و راهکار برون رفت از این وضعیت چیست؟



تماس با کارشناسان:

۰۹۱۹۲۵۳۸۴۶۹ - ۰۹۱۲۶۱۸۱۲۵۸